

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در استدلال به توقیع شریف بود که در احتجاج طبرسی نقل فرموده بودند که محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری نامه‌ای خدمت حضرت بقیة الله ارواحنا فداه نوشته است و سؤال کرده که خلاصه‌ی آن این بود که در کنار ضیعه‌ی من ضیعه‌ای است که حصه‌ای از آن برای سلطان است و قیمت آن هم زیاد نیست و خلاصه من اگر این را بخرم چطور است؟ و یک دل‌مشغولی‌ای دارم که گفته می‌شود این وقف بوده و برای سلطان گرفتند. حالا هر جور هم که شما امر بفرمایید دستور بدهید من همان را عمل می‌کنم. یعنی این حمیری خدمت حضرت عرض کرده که این این‌جوری می‌گوید که هر چه هم که امر بفرمایید من عمل می‌کنم. جواب حضرت طبق این نقل این است «فَأَجَابَ الضَّيْعَةُ لَا يَجُوزُ ابْتِئَانُهَا إِلَّا مِنْ مَالِكِهَا أَوْ بِأَمْرِهِ أَوْ رِضَا مِنْهُ» تقریب استدلال این بود که مرحوم سید در حاشیه به این روایت استدلال فرموده و فرموده است که این‌جا او رضاً منه عطف شده به بأمره و قسیم آن قرار گرفته. و مقابل آن قرار گرفته و بما این‌که این بأمره معنای آن یعنی بآذنه، پس بنابراین آن رضا می‌شود رضای باطنی. و الا رضایی که اظهار می‌کنیم آن را، همان دیگر اذن است دیگر. پس بنابراین حضرت می‌فرمایند که ابتیاع جایز نیست حالا یا تکلیفاً جایز نیست یا یعنی لا ینفذ. نافذ نیست صحیح نیست. مگر این ابتیاع از مالکش باشد یا به امر مالک باشد که یعنی به اذن او باشد یا به رضای او باشد ولو دیگری دارد می‌فروشد اما به رضای او باشد. یا به امر او باشد و لو خودش نمی‌فروشد ولی به امر او دارد فروش می‌رود. مثلاً وکیل گرفته. یک کسی مفوضی دارد وکیلی دارد و امثال آن.

س: تقریب فقط همین است؟

ج: این‌طور تقریب شده دیگر.

س: نمی‌توانیم مثلاً بگوییم امر هم بگوییم نه امر کاشف از رضا باشد. امر، امر است رضا اعم؟؟؟ ندارد که رضای مبرز و غیر مبرز. این‌جوری هم می‌توانیم بگوییم تقریب را؟

س: آقا نگفته رضای مبرز، گرفته رضا، رضا امر باطنی. اعم از این‌که مبرز باشد یا نباشد.

ج: بله سید می‌خواهد بگوید که جای این نیست که شما بگویید رضا مطلق است.

س: مطلق هم باشد می خواهند بگویند لا ینفعنا؟

ج: بله درست است که ینفعنا. اگر حضرت این جوری می فرمود لا یجوز الا برضاً منه، می گفتید اطلاق دارد. اما این جا چون رضا را عطف فرموده به امر، امر هم معنای آن این شد که اگر رضای میرز می شود مصداق همان بأمره. چون می شود

س: ???

ج: حالا اجازه بدهید الان. فعلاً می گویم سید این جوری چون تصور ایشان این است دیگر نمی شود این جور تقریب کرد. بله اگر شما بأمره را مرادف نگیرید یا یکی از مصداق آن شد رضای میرز نگیرید بله آن وقت می توانید بگویید برضاً منه، اطلاق دارد. چه رضای میرز و چه رضای غیر میرز.

این تقریب استدلال.

به این استدلال وجوهی از مناقشات شده. مناقشهی اولی این بود که سند معتبر نیست چون مرسل است که پاسخ دادیم. و این توفیق را ما حجت می دانیم.

جواب دوم جوابی است که محقق خوئی دادند دیگران هم شاید این جواب را داده باشند بعضی. و آن این است که «لا یبْعُدُ أَنْ یَرَادَ بِهِ الرِّضَا الْمَبْرُزُ لَا مُطْلَقاً». ولی بعید نیست که این او رضاً منه اطلاق نداشته باشد که رضای باطنی را هم بگیرد لا یبعد که مقصود همان رضای میرز باشد. خب این فرمایش ایشان. شاید رضای میرز باشد. دیگر چرا حالا لا یبْعُدُ؟ وجه عدم بُعْد را هم نفرمودند که چه هست؟ لا یبعد که رضای میرز باشد. خب این بیان می خواهد چون درست نقطه‌ی مقابل فرمایش سید است که سید فرمود بأمره چون هست و این عطف به آن شده دیگر نمی توانیم رضای میرز بگیریم باید رضای باطنی بگیریم. شما چه نکته‌ای این جا ذکر می فرمایید؟ عبارت سید این است که «نعم یُمْکِنُ التَّمَسُّکُ فِی کَفَايَةِ الرِّضَا الْبَاطِنِ بِخَبَرِ الْحَمِیْرِ وَ صَحِیْحَةِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الْآتِیَّتِیْنِ فَإِنَّ فِی الْاَوَّلِ» که حمیری باشد «الضَّیْعَةُ لَا یَجُوزُ اِتِّبَاعُهَا اِلَّا عَنْ مَالِکِهَا أَوْ بِأَمْرِهِ أَوْ رِضَاً مِنْهُ فَعُطِفَ الرِّضَا عَلَی الْأَمْرِ وَ هُوَ ظَاهِرٌ فِی أَنَّ مَغَايِرَ لِلْإِذْنِ وَ فِی الثَّانِیَةِ لَا تَجْمَعُ اِلَّا بِفُلَانٍ»

س: بیان سید هم نباید خلاف اصالة الاطلاق است.

ج: بله بیان می خواهد.

بیانی که ممکن است گفته بشود که حالا توضیح بدهیم با این بیان فرمایش ایشان را این است که این عطف است بالاخره به بأمره. پس این باء بأمره بر سر برضاً منه هم رضا هم درمی آید می شود بأمره او برضاً منه، یعنی سبب معامله یا امرش می شود یا سبب معامله رضای او باشد. اتباع یا از مالک باشد یا به امر مالک باشد یعنی بسبب امر او باشد یا بسبب رضای مالک باشد. و رضای باطنی عادتاً نمی تواند سبب واقع بشود. چه رضایی سبب می تواند باشد؟ رضایی میرز شده باشد آشکار شده باشد. عادتاً این جور است رضای باطنی که نمی تواند مثل یک امر نفس الامری اثر ??? تکوین بگذارد که او برود و بخرد.

س: با خبر شده باشد ولی انشاء نکرده باشد.

ج: رضا انشاء نمی‌خواهد ولی باید میرز باشد.

س: ??? یجوز ابتیاع آن الا من مالک. یعنی این‌که از مالک بروم ابتیاع کنم یا امر کرده به کسی از آن‌که مأمور است بروم ابتیاع کنم یا وقتی که رضا دارد روی این مورد بروم تازه ابتیاع بکنم انشاء بکنم. این‌که ربطی ندارد حالا اگر گفت لا یحلّ الا برضاً منه این اشکال درست بود. می‌گفتیم نوعاً صرف الرضا سبب حلّیت و انتقال نیست اشکال درست بود. این‌جا می‌گوید لا یجوز ابتیاع که تازه تو بروی بخری،

ج: خب می‌دانم.

س: اما ??? اشکال شما در سببیت نقل و انتقال وقتی هست

ج: ما سبب نقل و انتقال نمی‌گوییم.

س: باء سببیت را شما چه کار می‌کنید، می‌گوید...

ج: می‌گوییم ابتیاع بسبب رضا باشد. پس این رضا می‌شود رضای باطنی. رضای باطنی چه جور سبب ابتیاع می‌شود؟ عادتاً اطلاع ندارد کسی از رضای باطنی تا بیاید سبب بشود.

س: حاج آقا مگر محل نزاع ما اعم نبود. محل نزاع ما مگر این نبود که رضا ... چه من باخبر بشود و چه باخبر نشوم از طریق دیگر، ولی انشاء نکرده. ابراز ???

ج: نه ما حرف انشاء را نزدیم.

س: خب محل نزاع ما همین است.

ج: نیست. رضای باطنی.

س: رضای باطنی به چه معناست؟

ج: رضا یعنی چه؟ معنا ندارد.

س: یعنی در باطن است، انشاء نشده.

ج: نه رضا که انشائی نیست.

س: مثلاً مثال بزنم برای شما.

ج: اصلاً رضا انشائی نیست.

س: نه ابراز نشده دیگر.

ج: ابراز غیر از انشاء است. ابراز یعنی اخبار کرده از او. نه که انشاء. نزاع این است رضای باطنی کفایت می‌کند یا نه؟

س: حالا اگر من یک جوری باخبر شدم از خلال تکلم با آن باخبر شدم از محل نزاع خارج می‌شود؟

ج: نه. چون آن باطنی هست آن اظهار نکرده. شما از یک‌جاهایی فهمیدی، او می‌گوید من اظهار نکردم.

س:؟؟؟ آن جا می‌تواند سبب واقع بشود یا نه، می‌خواهد بگوید غیرمتعارف است این جا؟

ج: کجا؟

س: این جایی که من در خلال تکلم با او بفهمم راضی است خودش اقرار نکرده و همین سبب شود ... مثلاً دارد صحبت می‌کند؟؟؟

ج: بله. عادتاً فلذا گفتیم برای همین است. بابا می‌خواهیم یک حرفی بزنیم آقای خوئی که ... باید یک وجهی برای آقای خوئی باشد. خب شما نمی‌گذارید ما به وجه ... آقای خوئی فرموده که بعید است خب می‌گوییم چرا فرموده بعید است؟ خب یک وجهی می‌خواهیم برای آن بگوییم. داریم وجه برای ایشان می‌تراشیم. خب آقای خوئی چرا دارد می‌گوید لا یبعد؟ می‌گوید آقا چون فرموده رضاً منه عطف به بأمره است. پس بای بأمره بر سر برضاً منه درمی‌آید. پس می‌گوید ابتاعه بسبب رضای او. رضای باطنی هم که معمولاً معلوم نمی‌شود الا این که ابراز شده باشد. پس لایبعد که بخاطر این که جریان عادی متعارف این است بگوییم مقصود حضرت از این برضاً منه جایی است که ابراز شده. این رضای مبرز است. عطف بر آن چیزی می‌شود که بحسب عادت است. بله انسان می‌تواند یک وقتی از یک راه‌هایی علم به رضای شخص پیدا بکند و لو آن ابراز نکرده باشد.

ولی این‌ها فروض نادره است. فروض متعارفه چه هست؟ این است که باید ابراز بشود. و توی جواب استفتائات و این‌ها هم معمولاً همان فروض متعارفه را مدّ نظر قرار می‌دهند.

س: پس قبول دارید که این روایت رضایت بدون انشاء را درست می‌کند.

ج: بله درست می‌کند.

س: رضایت میرزه‌ی بدون انشاء؟

ج: بله درست می‌کند.

خب فلذا آقای خوئی می‌گوید که این رضای مبرز است. و ما هم به رضای مبرز این را قبول داریم که. بحث ما در این جا شیخ آن‌که با آن مخالف هستیم این است که نفس رضای باطنی که ابراز نکرده باشد آن را خود راضی. اما خود راضی اگر ابراز کرده که حرفی نداریم. آن را که محل کلام ما هست و مناقشه و نزاع است بین شیخ اعظم و قائلین و این طرفی‌ها، همان رضای محض باطنی است که ابراز نکرده باشد. بعید نیست که بیان محقق خوئی قدس سره توضیح آن این باشد که عرض می‌کنم. که این.

خب اگر این شد بعد با فرمایش سید چه جور این باز قسم هم بودن بأمره از یک طرف، برضاً منه این دیگر قسم هم نیست. چون امر هم از باب این که کاشف از رضا هست و یک رضای مبرزی در آن جا هست باعث صحت است نه از جهت این که امر موضوعیت دارد. خود امر. پس بنابراین دیگر قسم هم قرار دادن چه هست؟

کأنّ در فقه العقود سیدنا الاستاد دام طله از این جواب دادند. بفرمودند که این بأمره معنای آن بإذنه نیست. بأمره یعنی بطلب منه. لا يجوز ابتیاعها الا از خودش یا بطلب منه،

خودش می‌آید می‌گوید آقا این را بخر از من. سید معنای اذن کردن و این‌ها نیست. بخر از من. یا بفروش. حالا این‌جا در ابتیاع است. چون یعنی خریدن.

س: خریدن باشد. می‌گوید بفروش. این هم طلب است. طلب فروختن است، این مال از شخص ثالث....

س: باشه به معنای علم نیست به معنای امر است.

س: بله من که خودم گفتم امر؟؟؟

ج: بله ابتیاع یا از مالک باشد یا ابتیاع یعنی خریدن شما به امر او باشد. خریدن به امر او باشد یا این‌که به رضای او باشد ولو رضای مبرز هم بفرمایید. پس بنابراین معنای عبارت این است. و این ... فقه العقود 274 و 275.

«و الجواب أنَّ الظاهر من كلمة بأمره كون البيع بطلب منه و عطف كلمة رضاً منه يعني عدم اشتراط خصوص الطلب فقد يكون البيع برضاً منه دون طلبه و هذا تحته حالتان إحداهما ثبوت الرضا وحده و الثانية ثبوت ابراز الرضا أيضاً و هو غير الطلب» این فرمایش ایشان.

س: حاج آقا طلب یعنی این‌که به بایع به مشتری بگوید که بخر از من؟

ج: بله.

س: خب این‌که می‌شود ابتیاع به مالک.

ج: نه می‌گوید این را بخر. حالا ممکن است که خودش نخرد بگوید وکیلش بخرد. امر کرده. چون نقطه‌ی مقابل...

س: پس امر یعنی چی؟

ج: یعنی از خود مالک که خریدی که خب معلوم است راضی است....

س: پس شما سؤال را این‌جور بفرمایید، بفرمایید که مستقیم هم مشتری و بایع نیستند که بایع طلب می‌کند از مشتری. و الا این‌که می‌شود فرض بمالک.

ج بله

س: طلبه یعنی این‌که بگوید به خریدار و مشتری که بخر، بعد برود از وکیلش بخرد.

ج: بله.

س: بعد فرض ما که می‌گوییم خلاف ظاهر می‌شود که می‌گوییم بفروش.

ج: بله دیگر آن چون ...

س: چرا؟

ج: بفروش را به کی می‌گوید. معنای این کلام نمی‌شود آن آن. شامل آن نمی‌شود.

س: چرا نمی‌شود؟ ابتیاع به ???

ج: ابتیاع یعنی بخرد به چی؟

س: ???

ج: دیگر گفتن ندارد. باز می‌گوید امر می‌کند از خودش دارد می‌خرد که همان اولی می‌شود من بایع، من مالکها، برای این که من مالکها باید تفاوت بکند دوباره اگر امر بکند از خودش بخرد خب همان اولی هست گفتن ندارد که.

س: شما می‌گویید طلب یعنی بخر. کی می‌گوید بخر؟ مالک می‌گوید بخر. این می‌شود اولی.

ج: نمی‌شود اولی، اولی یعنی از خودش می‌خری. آن هیچ حرفی نزده. یعنی می‌روی معامله می‌کنی.

س: آقا طریق عادی ???

ج: بابا مغازه دارد می‌روی از او می‌خری. آن بطلب منه که نیست. ابتیاعها من مالکها، این یکی. یا نه اگر خودش نمی‌رود بخرد بامر او باشد. یا نه اگر به امر او نیست برضای منه باشد. حضرت می‌فرمایند که این جاها درست است. پس یا از خودش بخری، یا می‌خری به امرش باشد اما می‌خری دیگر از خودش نیست. و الا اگر از خودش باشد که داخل در همان اولی می‌شود. گفتن ندارد که. یا برضای از او باشد باز یعنی از دیگری می‌خری ولی برضای از او.

پس سید می‌فرماید که شما اگر می‌خواهید رضا را این جوری معنا بکنید و بگویید رضای مبرز است این آخر در آن بامر می‌شود. و این مقابله درست نیست. این قسیم هم قرار دادن درست نیست.

خب اگر حرف آقای فقه العقود را بزنیم بگوییم که نه بامر که یعنی باذن که نیست. بامر یعنی بامر، یعنی بطلب منه. امر در لغت به معنای طلب است دیگر. یعنی بطلب منه. آیا این جواب می‌تواند جوابی بر فرمایش سید باشد؟ سید ممکن است که برگردد به ما بگوید آقا این که حضرت فرموده است که بامر، یعنی موضوعیت برای کلمه‌ی امر هست یا از باب این که این امر کاشف از رضای اوست؟ موضوعیت که ندارد بامر. از باب این است که کاشف است. یعنی عرف آن این است از باب کاشفیت از رضای اوست. وقتی از باب این بود پس بنابراین آن هم که شما رضای مبرز گرفتید ...

س: آن کاشفیت انشاء ممکن است باشد.

ج: خواهش می‌کنم این را بگذارید کنار. اصلاً رضا انشائی نیست.

س: می‌دانم ولی.....

ج: تمام شد. بحث ما این است.

بعد که می‌گوید او برضاً منه، این باز قسیم هم قرار نمی‌گیرد. یعنی مراد جدی و آن چه که

بسته‌دفعه کلمه‌ی بأمیره که یعنی بخاطر رضا باشد این دیگر در مقابل آن قرار دادن معنا ندارد. مگر این‌که آن بعدی چه باشد؟ رضای باطنی محض باشد. که کاشفی ندارد. آن وقت درست است.

س: این‌ها تکرار؟؟ عرفی نیست که ??? یک چیزی را که دو تا مبرز دارد را بگوییم؟ این بیان را چه جوری حل می‌کنیم؟ که آقا ما درست است به دید منطقی بخواهیم نگاه بکنیم باید بین این‌ها تباین ایجاد بکنیم بخاطر عطف واو، ولی در عرف این‌طوری هست که بعضی از چیزها که با هم تباین دارد ولو در ظاهر با هم اتحاد دارد و لو در ظاهر با هم تباین دارد این‌ها را با واو به هم عطف می‌کنند این را چه جور می‌خواهید حل بکنید؟

ج: نه وقتی که مرادش یکی باشد عرفی است.

س: می‌دانم.

ج: عرفی است. وقتی که عرفی بود دیگر.

س: این برای شرح بیشتر است. می‌گوید ???

ج: وقتی که عرفی باشد.

س: چی عرفی باشد؟

ج: یعنی وقتی عرفی است بأمیره می‌فهمند یعنی بخاطر این‌که کاشف ???

س: کأنه بخاطر این‌که افراد را بیشتر بشناسد.

ج: در یک جواب موجز که امام علیه السلام دارند می‌دهند این یا و به عبارت دیگر شما می‌توانید به این شکل هم باز بفرمایید در مقام اشکال بگویید که با توجه به این‌که عطف به آن است و این تکرار لازم می‌آید و این‌ها. ممکن است تکرار لازم بیاید محفوف بما یحتمل القرینه می‌شود ظهور پیدا نمی‌کند.

س: قبول دارید این را؟

ج: ممکن است که کسی این حرف را بزند.

خب این هم اشکال دوم که اشکال دوم را که آقای خوئی فرمود با آن توضیحی که ما برای آن دادیم. اگر بخواهد نفی استبعاد بفرماید که می‌گوییم به درد نمی‌خورد یعنی ما الوجه فی الاستبعاد؟ دعوی الاستبعاد که ...

اما اگر توجیه کنیم استبعاد ایشان را با آن بیانی که عرض کردیم خب له وجه می‌شود و لکن جواب سید را بخواهیم بدهیم باز ممکن است که کسی مناقشه کند که این جواب سید نشود. بخواهیم بأمیره را طبق فرمایش فقه العقود معنا بکنیم تا مقابله و قسیم هم بودن را درست بکنیم باز آن هم مناقشه‌ی آن این است که... فلذاست که الی هنا فرمایش سید لا یخلو عن قوة. که این تقریبی که ایشان فرموده تا حالا لا یخلو من قوة. تا حالا ببینیم جواب‌های بعد داریم یا نداریم. فعلاً ...

س: ???

ج: بله. فعلاً لا یخلو من قوة. اگر اشکال بخواهد این باشد، این لا یخلو من قوة.

س: خود ایشان به این فتوا داده؟

ج: بله.

س: این بیان عرفی را با این اختصار حل کردید؟

ج: بله.

س: واقعاً این طوری است؟ مثلاً می‌گوید با کی رفت و آمد کنم؟ می‌گوید آن‌هایی که با تو ممارست دارند دوستت دارند. خب این‌ها همه‌اش برمی‌گردد به همین که به تو علاقه دارند. ولی

ج: نه. عبارت شما او نبود و خب بعد عبارة آخرای همین است که می‌شود عطف تفسیری یا تفتنی.

س: نه یا او است؟؟

ج: نه یا؟؟ یعنی چی؟

جواب سوم جوابی است که محقق تبریزی دادند. ایشان فرموده که بعید نیست مقصود از أو رضاً منه، ابراز الرضا باشد. آقای خوئی فرموده رضای میرز، آقای تبریزی می‌فرماید که بعید نیست همان ابراز الرضا باشد. عبارت ایشان این است «هذا مع احتمال أن يُراد بالرضا ابرازة كما لا يخفى» که بعضی از دوستان این‌جاها را می‌خواندند کمالاً یخفی. ابراز الرضا مقصود است. خب این ممکن است مرجع آن همان فرمایش آقای خوئی باشد. و لو بالدقة این دو تا هست. یک وقت می‌گوییم رضای میرز، یک وقت می‌گوییم ابراز الرضا. این تنها کفایت می‌کند ولو در واقع هم راضی نباشد. ولی ابراز دارد می‌کند. مثل آدمی که دروغ می‌گوید ملاک ابراز الرضا است. نه رضای واقعی. اما اگر بگوییم که رضای میرز، اگر کسی می‌داند دارد ابراز می‌کند ولی می‌داند که راضی نیست، آن‌جا معامله درست نیست چون ملاک ابراز الرضا نیست رضای میرز است. اما اگر بگوییم ابراز الرضا، محقق است. مثل همان حرفی که در باب طهارت می‌زنند که آیا طهارت واقعی شرط صلات است؟ یا نه؟ آقای آخوند می‌فرماید که اعم است فلذاست که اگر استصحاب کردی و بعداً فهمیدی که نه، درست است. واقعاً شرط واقعی را داشته. اما کسی که می‌گوید طهارت واقعی شرط است بعد که فهمیدی استصحاب غلط بوده طهارت ندارد نماز باطل است. حالا این ابراز الرضا.

باز ایشان هم نفرموده که چرا؟ یا باید همان‌جور توجیه کرد که کلمات آقای خوئی را توجیه کردیم. و یا این‌که خب أو رضاً منه را به این معنا گرفتند. ممکن است که فرمایش این دو بزرگوار وجه دیگری هم داشته باشد که حالا در حرف بعدی نقل می‌کنیم. یا حرف بعد بعدتر.

ولی این‌که حالا نزدیک باشد مرحوم محقق خوانساری قدس سره در جامع المدارک اشکالی که ایشان کردند این است که پذیرفتند دلالت روایت را. ولی فرمودند که التزام به این ممکن نیست که ما بگوییم رضایت باطنی کفایت می‌کند. حدیث دلالت می‌کند اما این

لا يُمكن الالتزام به. فلذا يَأُولُ؛ باید تأویل بشود. خب چرا شیخ این حرف را زده؟ چرا لا یمكن الالتزام به؟ برای این لا یمكن الالتزام به، توجیه آن این است که کأَنَّهُ، همان طور که شیخ هم فرموده از کلام شیخ هم استفاده می شود که فرموده لولا کلمات اصحاب، فثَّاناً می شود این حرف ها را زد. کَأَنَّ آقای خوانساری می خواهند بفرمایند این ها حرف های فنی و کلاسی است ولی فقهاً مسلم است که رضای باطنی به درد نمی خورد برای صحت معامله. بله برای تصرفات خارجی و فیزیکی چرا، ولی برای صحت معامله و نقل و انتقال مسلم رضای باطنی به درد نمی خورد. فلذاست و لو حدیث دارد دلالت می کند این کلام مخالف لما هو المتسالم علیه و لما هو المجمع علیه.

س: چرا؟

ج: برای این که همه می گویند فلذا شیخ هم فرمود که بله لولا این کلمات اصحاب. یعنی کَأَنَّ شیخ هم می گوید کلمات اصحاب این نیست. این یک وجه.

یک وجه دیگر که حالا شما اشکال بعد می توانید قرار بدهید این است که گفته شده است صحت معامله با رضایت درونی باطنی خلاف سیره عقلانی است. و یک امر مستنکر عقلانی است. بعضی از شواهد هم دارد مثلاً آقای حائری قدس سره از آن هایی است که می گوید که این خلاف سیره است. و مثلاً یکی از شواهد آن که منبّهات آن هست این است که کسی می شنود که یک معامله ای روی مال او شده که کسی دیگر آن را معامله کرده آن اجنبی، فضولی. می گوید حالا محاسبه بکنیم ببینیم این باید حواسش جمع باشد که یهو راضی نشود. اگر می خواهد رد بکند. چون اگر تا راضی شد خب می گوید دیگر گردن گیر تو شد دیگر.

س: ???

ج: نه آن چیز دیگری است.

خب اگر ما این حرف را زدیم که حالا بعداً عبارت آن را هم می خوانیم برای شما که در ابتغاء الفضيلة فرموده است شرح وسیله.

س: این همان فرمایش شم هست دیگر، درست است؟؟؟

ج: شبیه همان است ولی این منبّه مال ایشان است.

این خلاف سیره مسلمیه عقلانی است. وقتی گفتیم مسلمات عقلانی است پس این رضاً منه را چه جور معنا می کنیم؟ که امام که این را نمی گوید خود این مسئله ارتکازی و سیره عقلانی قرینه می شود وقتی که رضاً منه را می شنود یعنی رضای مبرز. یا ابراز الرضا.

س: ???

ج: بله.

پس این است. حالا آدرس آقای چیز را هم بدهم. حالا اهل مطالعه خواستند که مطالعه کنند.

س: این صیغ این چنینی ظهور را خراب می کند یا حجت ظهور را به نظر شما؟

ج: نه ظهور را در چیز دیگری قرار می‌دهند.

س: حتی قبل از حجیت آن...

ج: بله ظهور می‌شود چیز دیگری.

هذا كَلِّه که فلان و این‌ها حرف‌های دیگری است. صفحه‌ی 183 جلد دوم. ابتغاء الفضيلة که بحث تجارت آن است.

«أَنَّ الْحُكْمَ بِصَحَّةِ الْبَيْعِ الْفُضُولِيُّ بِمَجْرَدِ رِضَا الْبَاطِنِيِّ لَعَلَّهُ خِلَافُ السَّيْرَةِ فَإِنَّ مِنْ يَتَذَكَّرُ الْأَمْرَ وَيَتَأَمَّلُ فِيهِ قَدْ يَرْضَى لِحُجَّةٍ وَ قَدْ يَكْرَهُ لِحُجَّةٍ أُخْرَى وَ قَدْ يَتَرَدَّدُ حَتَّى يَجْزِمَ بِأَحَدِ الطَّرَفَيْنِ وَ لَوْ كَانَ صَرَفَ الرِّضَا الْبَاطِنِيِّ مُوجِباً لَتَنَجَّزَ الْعَقْدُ لِكَانَ الْإِذَا لَازِمٌ عَلَيْهِ مَرَاعَاتُ عَدَمِ حُصُولِ طَيِّبِ النَّفْسِ وَ لَوْ آتَا مَا» چُون اگَر تَوَى آَن هَم بِأَشَدِّ ؟؟؟ «و لَعَلَّهُ وَاضِحُ الْبُطْلَانِ لَدَى الْعَرَفِ» خُب مَمَكِن اسْتِ كِه كَسِي كِه مِي گَوِيَد بَعِيدِ نِيَسْتِ اَيْنِ مَقْصُودِ أَشَدِّ غَيْرِ اَزِ آَن بِيَانِي كِه كَرْدِيم كِه اَيْنِ عَطْفِ بِه آَن اسْتِ. اَيْنِ أَشَدِّ يَآ آَن اِجْمَاعِ وَ تَسَالُمِي كِه مِي گَوِيَد بِخَاطِرِ اَيْنِ مَا اَيْنِ جُورِي مَعْنَا مِي كَنِيم. وَ لِّلْكَلامِ تَتَمُّهُ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ بَرای جَلْسَه‌ی بَعْدِ.

و صلى الله على محمد و آل محمد.